

متن پرسش

با سلام خدمت استاد عزیزم: استاد شما می‌گویید در دنیای نیست انگاری حال انسان بد است و بی هدفی او را فرامی‌گیرد.... باید با حضور در انقلاب اسلامی از این نیست انگاری و پوچی‌ها رها شد و راه را پیدا کرد اما چگونه می‌شود این کار را کرد؟ اگر کسی در فضاهایی رشد کرده باشد که پر از این نیست انگاری‌ها و پوچی‌ها باشد و او خودش با توکل و تلاش، به اعتقاداتی محکم و اهدافی استوار رسیده باشد اما همچنان دنیای پوچی‌ها او را فرا گرفته باشد... باید چگونه و کجا و با چه کس برود و همراه شود تا ابعاد متعالی وجودش را رشد دهد؟ شما می‌گویید حضور در انقلاب اسلامی ولی اینکه چه باید بکنیم چیزی نمی‌گویید؟ من گاه از شدت تنهایی و بی‌هدفی بسیار حالم بده می‌شود. شما انقلاب دیده‌اید انسانهای انقلابی، دوستان با خدا انقلابی و محکم، با اهداف عالی و شاید اقوام خویشان مذهبی و با خدا.... کسی که هیچ کدام از اینها را ندارد دلش را به کجا خوش کند و حرکت کند؟ برای کدام هدف تلاش کند؟ در دنیا به کدام سو حرکت کند؟ من در دنیایی و عالمی که شما نشانمان دادید وارد شدم و هنوز به جایی نرسیدم و حتی همفکر همیاری در این راه نیافتم که با اون دل‌تنگی‌هایم را بیان کنم. از شدت تنهایی و خستگی و بی‌هدفی می‌ترسم. شاید بگویید باید صبور باشم و عجله نکنم. اما بنظر من وقتی آدم حالش بد بدتر شد باید کاری بکند و یا بازنگری در خود بکند یا مسیرش را عوض کند. من در پیاده روی اربعین خیلی حالم خوب بود و رسیده بودم به هر آنچه روحم می‌خواست و وقتی برگشتم دوباره به همان زندگی بی‌معنا برگشتم و حالم همون جور شد. کاش می‌توانستم شفاف‌تر حالم را برایتان توضیح دهم تا مرا بفهمید اما حیف که بیش از این نمی‌توانم توصیف حالم را گویم. مثل آدمی شده‌ام که منگ خسته است و حتی قدم‌هایش تلو تلو می‌خورد و تعادل ندارد. من در خلوت و تنهایی‌ها و ارتباطم با خدا حالم خوبه اما وقتی به دنیای بیرون می‌ایم سکنایی ندارم که حال خوب بهم بده حتی در خانواده خود هم سکنایی ندارم. گاه از بودن در این دنیا خسته می‌شوم اما دوباره می‌گویم نه من باید باشم و می‌توانم خوب باشم. استاد عزیزم کجاست اون پایگاه‌های جهادی و بسیج که دست جوان‌ها را می‌گیرند؟ کجاست مراکزی مذهبی که به حرفهای ما گوش بدهند و راهی عملی جلو ما بگذارند؟ من چندین بار به سها آمده‌ام تا شاید آنجا سکنی پیدا کنم و با افرادی آشنا بشم که مثل خودم باشن اما آنجا هم نیافتم آن حرکت شوری را که دنبالش می‌گشتم. کاش می‌شد امام زمانم را ببینم و با سکوت تمام وجودم را برایشان می‌گفتم. نمی‌دونم چرا این حرفا را برای شما می‌زنم شاید چون محرم رازی ندارم که حالم را برایش بگویم. ببخشید که وقت ارزشمند شما استاد بزرگ را گرفتم. یا علی

باسمه تعالی: سلام علیکم: یکی از خصوصیات بشر جدید اگر نخواهد خود را فریب دهد اتفاقاً درک همین «نیست‌انگاری» است که جناب‌عالی احساس کرده‌اید و می‌بینید که گاه و بیگاه به سراغ انسان می‌آید. حال می‌ماند که عبور از آن را در خود چگونه جستجو کنیم و این‌جا است که باید هرکس راه‌های متفاوت را در خود تجربه کند که نمونه‌اش همین حضور اربعینی بود، یا حضور در «زبان» آن‌گاه که خانه وجود باشد و تجلی وجود خود انسان را به میان آورد مانند شعر. و یا حضور در هنر، آن‌طور که شهید آوینی متوجه بسیاری از ابعاد نیست‌انگاری شد. و البته همان‌طور که متوجه هستید و آن شهید بزرگوار نیز متوجه بود همه این نوع حضورها باید در تاریخی که ما را فرا گرفته انجام گیرد. پس در یک کلمه باید پس از درک نیست‌انگاری راهی در راستای سکناگزیدن در «وجود» را در جلوه‌های مختلف آن جستجو کرد و معلوم است که امر ساده‌ای نیست ولی باید آن را به عنوان مشکل عمده این دوران، درک کرد وگرنه متفکرانه زندگی نکرده‌ایم. موفق باشید